تذکراین کتاب توسط مؤسسه فرهنگی - اسلامی شبکة الامامین الحسنین عليهما‌السلام بصورت الکترونیکی برای مخاطبین گرامی منتشر شده است.

لازم به ذکر است تصحیح اشتباهات تایپی احتمالی، روی این کتاب انجام نگردیده است.

دولت مهدى سيرت مهدى عليه‌السلام

نويسنده : مصطفى دلشاد تهرانى

## مقدمه

بسم الله الرحمن الرحيم

«السلام على القائم المنتظر والعدل المشتهر، السلام على السيف الشاهر والقمر الزاهر والنور الباهر، السلام على ربيع الانام ونضره الايام.» (1)

سلام بر قائم منتظر وعدل پر آوازه، سلام بر شمشير از نيام بر آمده وماه تابان ونور درخشان، سلام بر خورشيد تاريکى وماه تمام، سلام بر بهار مردمان وخرمى زمان.

عنوان دولت مهدى عليه‌السلام وسيرت مهدى عليه‌السلام از دير باز مورد توجه وتامل بوده است وذهن وانديشه دوستداران حق وعدل را به خود مشغول مى داشته است، اينکه دولت آن خورشيد مغرب (2)، چگونه دولتى است وسيرت آن بر پا دارنده عدل تمام، چگونه سيرتى است. آن دولتى که منتظران چشم اميد بدان دارند وآن سيرتى که دوستداران حق وعدل به آن دل سپرده اند، چگونه است.

«اللهم انا نرغب اليک فى دوله کريمه تعز بها الاسلام واهله وتذل بها النفاق واهله.» (3) خدايا از تو اميد داريم که دولت با کرامت آن امام زمان را به ظهور آورى واسلام واهلش را با آن عزت بخشى ونفاق واهل نفاق را ذليل وخوار گردانى.

آن دولت کريمه وآن سيرت جليله چگونه است که يادش نيز روشنى بخش دل منتظران است؟ هر انسانى به فطرت خود - که عشق به کمال مطلق است - خواهان آن دولت وآن سيرت است وسخن از آن، پاسخى به تمناى فطرت آدمى (حق خواهى وعدالت دوستى) است.

## ظهور انقلابى

بنابر رواياتى مشهور که از پيشوايان معصوم وارد شده است، امام عصر عليه‌السلام به دنبال يک تحول انقلابى، دولتهاى باطل وستمگر را مضمحل مى سازد ودولتى سراسر حق وعدل بر پا مى کند، چنانکه در حديث امام باقر عليه‌السلام آمده است: «اذا قام القائم ذهب دوله الباطل». (4)

هنگامى که قائم قيام مى کند، هر دولت باطلى از بين مى رود. در حديثى که متفق فريقين است، از رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نقل شده است که فرمود: «لو لم يبق من الدنيا الا يوم واحد لطول الله ذلک اليوم حتى يخرج رجل من اهل بيتى يملا الارض عدلا کما ملئت ظلما وجورا». (5) اگر از عمر جهان جز يک روز باقى نمانده باشد، خداوند همان يک روز را چنان دراز کند تا مردى از خاندان من خروج کند وزمين را پس از آنکه پر از ستم وبيداد شده باشد، پر از عدل وداد کند.

اين گونه است که دولت کريمه او بر پا مى شود وآن حضرت با سيرت نيکوى خود همگان را از آب گواراى عدالت سيراب مى سازد. آنچه در ابتدا از باب براعه المطلع (6) نقل شد، گوياى دولت مهدى عليه‌السلام وسيرت مهدى عليه‌السلام است. آن حضرت قائم منتظر است، منتظر، تا منتظران زمينه قيام وحکومت عدل را آماده سازند. آن حضرت، عدالت پر آوازه است، عدالتى که هر انسانى با روى کرد به فطرت خود شيفته وفريفته آن است. ابو العلاء معرى حکيم واديب بزرگ در اين باره چنين سروده است:

«متى يقوم امام يستقيد لنا فيعرف العدل اجبال وغيطان». (7) آن ييشوايى که انتقام ما را (از ستمگران) خواهد گرفت کى قيام خواهد کرد؟ تا با قيام او کوهها ودشتها طعم عدالت (واقعى) ره بچشند؟

## ياران مهدى

آن حضرت با شمشيرى از نيام بر آمده قيام مى کند وموانع عبوديت وکمال آدميان را رفع ومقتضيات آن را فراهم مى کند. جابر جعفى از امام باقر عليه‌السلام درباره ظهور انقلابى مهدى عليه‌السلام نقل کرده است که حضرت فرمود که چون مهدى عليه‌السلام آيد ميان رکن ومقام نماز گزارد، آن گاه روى به مردم نمايد وفرياد کند: «الا انا نستنصر الله اليوم وکل مسلم». بدانيد که امروز از خدا يارى مى جوييم واز مسلمانان.

سپس امام باقر عليه‌السلام فرمود: «ويجىء والله ثلاثمائه وبضعه عشر رجلا فيهم خمسون امراه يجتمعون بمکه على غير ميعاد فزعا کفزع الخريف». (8) به خدا سوگند سيصد وسيزده تن نزد او گرد مى آيند که در ميان آنان پنجاه زن هست. آنان بدون قرارى از پيش، از اين سوى وآن سوى مانند ابرهاى پراکنده پاييزى به هم مى پيوندند ودر مکه به حضور مهدى مى رسند.

انقلاب آغاز مى شود وسيصد وسيزده نفر به تعداد مجاهدان غزوه بدر گرد مى آيند تا همان گونه که شرک واشرافيت وستمگرى به دست مبارک پيامبر وپيروانش شکسته شد، اين بار پايان پذيرد ودولت عدالت بتمامه رخ نمايد.

البته آنان فرماندهان وکارگزاران اصلى امام عليه‌السلام ودولت او هستند. ابوبصير روايت کرده است که مردى از اهل کوفه از حضرت صادق عليه‌السلام پرسيد چند نفر با قائم عليه‌السلام قيام مى کنند؟ زيرا مردم مى گويند آنان به تعداد شرکت کنندگان در جنگ بدر يعنى سيصد وسيزده نفر هستند. حضرت فرمود: «ما يخرج الا فى اولى قوه، وما يکون اولوا القوه اقل من عشره آلاف». (9) او قيام نمى کند مگر با افراد صاحب قوت واين افراد صاحب قوت کمتر از ده هزار نفر نيستند.

بنابر اين تعداد ياران حضرت صاحب الامر عليه‌السلام منحصر به سيصد وسيزده نفر نيست، بلکه آنان پرچمداران وفرماندهان آن حضرت ونخستين کسانى هستند که به او مى پيوندند، (10) چنان که خبر مفضل بن عمر از امام صادق عليه‌السلام بر آن صراحت دارد:

«کانيى انظر الى القائم على منبر الکوفه وحوله اصحابه ثلاثمائه وثلاثه عشر رجلا عده اهل بدر، وهم اصحاب الالويه وهم حکام الله فى ارضه على خلقه». (11) گويا قائم را مى بينم که روى منبر کوفه نشسته است ويارانش که به تعداد مجاهدان زوه بدر سيصد وسيزده نفرند، دور او را گرفته اند، وآنان پرچمداران او وحکمرانان الهى در زمين بر خلق او هستند.

آنان با قوتى الهى قيام مى کنند ودولت مستضعفان صالح را بر پا مى دارند که اراده الهى چنين است: (وَ نُرِيدُ أَن نَّمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ). (12)

وما اراده داريم که بر مستضعفان زمين منت گذاريم وآنان را پيشوايان ووارثان (حکومت روى زمين) قرار دهيم. آنان از هر عيب وآفتى برى خواهند بود ودلهايشان چون پاره هاى پولاد خواهد بود. سيادت ودولت حق از آن ايشان خواهد شد.

از امام سجاد عليه‌السلام روايت شده است که فرمود: «اذا قام قائمنا اذهب الله عز وجل عن شيعتنا العاهه، وجعل قلوبهم کزبر الحديد، وجعل قوه الرجل منهم قوه اربعين رجلا ويکونون حکام الارض وسنامها». (13) چون قائم ما قيام کند، خداوند عيب وآفت را از شيعيان ما برطرف کند، ودلهاى آنان را چون پاره هاى پولاد سازد، وبه هر مردى از ايشان نيروى چهل مرد دهد، وآنان حاکمان وسروران زمين خواهند بود.

## دولت آرمانى

دولت مهدى، دولت تحقق آرمانهاى انسانى وتلاش انبياى الهى است. انبياى الهى پى در پى برانگيخته شدند تا آدميان را تربيت فطرى نمايند وموانع کمال آنان را بردارند وبا ايجاد عدالت زمينه عبوديت الله را فراهم سازند وعقلها را کامل کنند.

امير مؤمنان على عليه‌السلام فرموده است: «و بعث فيهم رسله وواتر اليهم انبيائه ليستادوهم ميثاق فطرته ويذکروهم منسى نعمته ويحتجوا عليهم بالتبليغ ويثيروا لهم دفائن العقول». (14) پيامبرانش را در ميان ايشان برانگيخت وپى در پى فرستادگان خود را به سوى آنان فرستاد تا پيمان فطرت را از ايشان مطالبه نمايند ونعمتهاى فراموش شده را به ياد آنان آورند وبا ابلاغ دستورهاى خدا حجت بر ايشان تمام کنند وگنجهاى پنهانى عقلها را آشکار سازند.

## سيرت و سنت مهدى

اين رسالت با دولت مهدى عليه‌السلام به کمال مى رسد وآن حضرت مردمان را به سيرت وسنت رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم هدايت مى کند وآن چه را که خواست پيامبر خاتم بوده است، محقق مى سازد. در حديثى از پيامبر اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم چنين نقل شده است: «سنته سنتى، يقيم الناس على ملتى وشريعتى ويدعوهم الى کتاب ربى عز وجل». (15) سيره وسنت او (مهدى)، سيره وسنت من است.

مردم را بر دين وآيين من راست خواهد کرد وآنان را به کتاب پروردگارم دعوت مى کند. سيرت آن حضرت چون سيرت رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است. جاهليت را ريشه کن مى کند واسلام را از نو آن سان که بنيانگذار اسلام آورده بود، بر پا مى سازد. عبدالله بن عطاء ملکى گويد از امام صادق عليه‌السلام درباره سيرت مهدى عليه‌السلام پرسيدم که چگونه است.

حضرت فرمود: «يصنع کما صنع رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم، يهدم ما کان قبله کما هدم رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم امر الجاهليه، ويستانف الاسلام جديدا» (16) همان گونه که رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم عمل کرد، عمل مى کند، آنچه را پيش از او بوده است نابود مى سازد، همان گونه که رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم جاهليت را نابود کرد، واسلام را از نو مى آورد.

همچنين ابوخديجه از آن حضرت نقل کرده است که فرمود: «اذا قام القائم عليه‌السلام جاء بامر جديد کما دعا رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فى بدو الاسلام الى امر جديد». (17) چون قائم عليه‌السلام قيام کند، امرى جديد مى آورد چنانکه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در آغاز اسلام به امرى جديد دعوت کرد. اينکه مهدى عليه‌السلام به سيرت رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم عمل مى کند، بدين معناست که جاهليتى را که مجددا بر پا شده است از بين مى برد وچون پيامبر عدالتى راستين را بر پا مى دارد.

محمد بن مسلم گويد از امام باقر عليه‌السلام درباره قائم عليه‌السلام پرسيدم که چون قيام کند، به کدام سيرت در ميان مردم عمل مى کند؟ حضرت فرمود: «بسيره ما سار به رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم حتى يظهر الاسلام». قلت: وما کانت سيره رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم؟ قال: «ابطل ما کان فى الجاهليه واستقبل الناس بالعدل، وکذلک القائم عليه‌السلام اذا قام يبطل ما کان فى الهدنه مما کان فى ايدى الناس ويستقبل بهم العد». (18) به سيرتى عمل مى کند که رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم عمل کرد تا اسلام را آشکار (وحاکم) ساخت.

گفتم: سيرت رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم چه بود؟ فرمود: آنچه را که در جاهليت بود، از بين برد وبا مردم به عدالت رفتار کرد، وهمين گونه است قائم عليه‌السلام که چون قيام کند آنچه را که از روابط ناعادلانه در ميان مردم است از بين ببرد وبا ايشان به عدالت رفتار کند.

البته سيرت رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم براى رسيدن به اهداف اصلاح طلبانه بر رحمت وگذشت استوار بود تا مردمان آرام آرام به حق گرايش يابند و اصلاحات اجتماعى تحقق يابد، اما تا زمان ظهور مهدى عليه‌السلام همه حجت ها تمام مى شود وآن حضرت براى تحقق اهداف اصلاح طلبانه خود ديگر بر اساس رحمت وگذشت عمل نمى کند، زيرا ديگر جايى براى رحمت وگذشت نيست واز هيچ کس عذر وبهانه اى پذيرفته نمى شود.

زراره گويد به امام باقر عليه‌السلام گفتم: نام صالحى از صالحان را برايم بيان کن، ومنظورم قائم عليه‌السلام بود. فرمود: نام او نام من است. گفتم: آيا به سيرت محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم رفتار مى کند؟

فرمود: «هيهات، هيهات يا زراره، ما يسير بسيرته» قلت: جعلت فداک لم؟ قال: «ان رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم سار فى امته باللين کان يتالف الناس والقائم عليه‌السلام يسير بالقتل، بذلک امر، فى الکتاب الذى معه ان يسير بالقتل ولا يستتيب احدا، ويل لمن ناواه». (19) هيهات، هيهات، اى زراره - به سيرت پيامبر رفتار نمى کند. گفتم: فدايت شوم براى چه؟

فرمود: همانا پيامبر در ميان امت خود به ملايمت رفتار مى کرد ومى کوشيد محبت مردم را در راه دين جلب کند وتاليف قلوب نمايد، امام قائم با شمشير وقتل با مردم رو به رو مى شود. در کتابى که با اوست بدو چنين فرمان داده شده است (خدا به او اين گونه فرمان داده است) که بکشد و توبه اى از کسى نپذيرد.

واى به حال کسى که با مهدى بستيزد. بنابر اين سيرت انقلابى واصلاحى مهدى عليه‌السلام بر کشتن تباهگران وستمگران استوار است وديگر از کسى توبه اى پذيرفته نمى شود که پيش از آن همه حجتها تمام شده است.

استاد محمدرضا حکيمى در اين باره مى نويسد: آرى، اين چنين است: شمشير. ديگر، روزگار موعظه وخواهش تمام مى شود. از قديمترين روزگاران که پيامبران آمدند، همواره، بشر را موعظه کردند، وراه نمودند، وراه نمودند، ودرخواست کردند که: مومن باش، وعمل صالح به جاى آر. و ديديم که بشر چقدر گوش به آن سخنان داد، و چگونه انبيا واوليا را از دم تيغ گذرانيد.

اما روزگار مهدى، روزگار خوار ساختن زورداران است. بشر قدرتمند فاسد و جانى و درنده، چقدر نواميس خدا را هتک کرد، و چقدر محرومان و ناتوانان و مستضعفان را پايمال ساخت، و چقدر زمين را از ستم و فساد آکنده نمود؟ - مهدى عليه‌السلام که بيايد ديگر اين چنين نخواهد بود... ديگر، آن روزگار نخواهد بود که پيامبران وامامان و مصلحان، مردمان را موعظه کنند وارشاد نمايند، و از آنان بخواهند که مومن وصالح باشند، وستم وگناه مرتکب نشوند.

و بسيار کسان گوش ندهند، و سرگرم جنايت و فساد باشند... پيامبران را بکشند، سنت هاى آنان را محو کنند، مصلحان را زهر خورانند، نيکان و پاکان را نابود سازند، و صحنه هايى چون صحنه عاشورا پديد آورند. «هيهات، هيهات، يسير بالقتل وا لا يستتيب احدا». شمشير در ميان نابکاران نهد، واز احدى توبه نپذيرد.

و بدين گونه ماهيت زمان را تطهير کند، وانسانيت خرد شده را زنده سازد، و والايي ها را حاکم نمايد، و پستي ها را از ميان بردارد. بشر، در گذشته خويش، امتحان خوبى نداده است. همنوع خود را، براى اميال وهوسهاى سبعانه خود، پايمال کرده است. بايد انتقام پس دهد. و مهدى، دست انتقام خدايى است. مهدى، دشمن خونريز مستکبران وفاسدان است، و يار دلسوز فروتنان و مستضعفان و پاکان.

مهدى، آن قدر بکشد که مردم بگويند: اين مرد، از آل محمد نيست. اگر از آل محمد بود، اين اندازه خون نمى ريخت. اما او از آل محمد است، يعنى: آل حق، آل عدالت، آل عصمت وآل انسانيت. وهمين ا ست که براى فرا آوردن انسانيت هضم شده، و عدالت به خون خفته، وحق خاک شده، وعصمت هتک گشته مى کشد. او مى کشد اما درندگان را، او مى کشد خونخواران را، که تا پيش از ظهور او خود مشغول آدمکشى و خونخواهى بودند، و سرسوزنى به کشته شدگان خود نمى انديشيدند، ولحظه اى به آن همه خون ناحق که ريخته بودند فکر نمى کردند.

او اين جانيان را مى کشد. از شمشير مهدى، براى خون آشامان پست، ودرندگان متمدن، وابر قدرتان نا انسان، خون ومرگ مى بارد، وبراى انسانيت درد کشيده خرد شده، رحمت وحيات. شمشير مهدى، سيف الله است، سيف الله المنتقم. شمشير مهدى، شمشير انتقام از همه جانيان است، در طول تاريخ. (20)

## رفع موانع رشد و کمال مهدى

با بردشتن سدهاى راه کمال بشر واز بيخ وبن کندن خارهاى راه رشد انسانيت، زمين را سراسر عدل وداد مى کند واين تحول انقابى جز با کشتن بيدادگران ضد دين و بشر، وستمگران و مزوران مدعى دين و ديندارى ميسر نمى شود.

ابو الوليد طرائفى از امام صادق عليه‌السلام روايت کرده است که فرموده: «يملاها قسطا وعدلا کما ملئت ظلما وعدوانا، يسير فى اهل القبله بسيره على بن ابى طالب عليه‌السلام يقتل اعداء الله حتى يرضى الله». (21) زمين را سراسر قسط وعدل مى کند همان گونه که سراسر ستم ودشمنى شده بود، درباره اهل قبله به سيرت على بن ابى طالب عليه‌السلام رفتار مى کند، دشمنان خدا را مى کشد تا خدا راضى گردد.

سيرت انقلابى مهدى عليه‌السلام اقتضا مى کند که با تحريف کنندگان دين و مدعيان آيين وفساد کنندگان بر زمين با شدت برخورد نمايد، ملامت و سرزنش دشمنان او را از مقصد اصلاحى باز ندارد واسلام را سامانى جديد بخشد و به روشى انقلابى حکم کند.

ابو بصير از امام باقر عليه‌السلام چنين روايت کرده است: «يقوم الائم بامر جديد وکتاب جديد وقضاء جديد، على العرب شديد، ليس شانه الا السيف لا يستتيب احدا ولا ياخذه فى الله لومه لائم». (22) قائم به امرى جديد وکتابى جديد وقضايى جديد قيام کند، بر عرب سخت گيرد وفقط شمشير را شناسد. او از کسى توبه نپذيرد و(در راه تحول انقلابى خود) نکوهش احدى را نشنود.

## آرمانهاى اصلاحى

با چنين سيرت انقلابى است که ستم وبيداد ريشه کن شود وعدالت رخ نمايد وامنيتى همه جانبه - که لازمه رشد وکمال همه جانبه است - حاکم گردد، چنانکه در خبرى از امام صادق عليه‌السلام ويژگيهاى دولت آن حضرت چنين آمده است:

«اذا قام القائم حکم بالعدل وارتفع فى ايامه الجور، وامنت السبل، واخرجت الارض برکاتها، ورد کل حق الى اهله، ولم يبق آهل دين حتى يظهروا الاسلام، ويعترفوا بالايمان، اما سمعت الله سبحانه يقول: (وَلَهُ أَسْلَمَ مَن فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَإِلَيْهِ يُرْجَعُونَ)». (23) وحکم بين الناس بحکم داود، وحکم محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم، فحينئذ تظهر الارض کنوزها وتبدى برکاتها، ولا يجد الرجل منکم يومئذ موضعا لصدقته ولا لبره، لشمول الغنى جميع المومنين. (24)

هنگامى که قائم قيام کند، به عدل حکم نمايد ودر روزگار او بيداد بتمامه نابود گردد وراهها امن شود و زمين برکات خود را آشکار سازد و هر حقى به صاحبش برگردانده شود و هيچ پيرو دينى نماند مگر آنکه به اسلام درآيد و با ايمان شناخته شود، نشنيده اى که خداى سبحان مى فرمايد:

هر که (و هر چه) در آسمانها وزمين است، خواه وناخواه او را گردن نهاده است، وهمه به سوى او باز گردانده مى شوند. و (مهدى) در ميان مردم به روش داوود و محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم حکم کند. آن هنگام زمين گنج هاى خود ر آشکار سازد و برکاتش را ابراز دارد وهمگان چنان بى نياز شوند که چون کسى بخواهد صدقه اى دهد و بخشش نمايد، مستحقى نيابد.

بدين ترتيب با ظهور دولت مهدى عليه‌السلام وتحولى اساسى، همه آرمانهاى اصلاحى بشر تحقق مى يابد. عدالت بمامه طلوع مى کند، بيداد بکلى غروب مى نمايد، امنيت در همه وجوهش بر سر مردمان سايه مى افکند، ديانت حکومت مى يابد، برکات بتمامه آشکار مى گردد وهمگان بى نياز مى شوند.

در پهنه تاريخ، پيوسته آرمان مصلحان اين بوده است که شر و بدى را پس زنند و خير و نيکى را ميداندار نمايند، مردمان را از بندگى غير خدا خارج سازند و به بندگى خدا سير دهند و روابط اقتصادى و اجتماعى را به سامانى آرمانى درآورند و امنيتى همه جانبه براى شکوفا شدن استعدادهاى آدمى فراهم سازند.

با بر پايى دولت مهدى عليه‌السلام اين آرمانهاى اصلاحى که يادش نيز شور آفرين وتحرک زاست، محقق مى شود. از امير مؤمنان عليه‌السلام در توصيف دولت مهدى عليه‌السلام چنين نقل شده است:

«يذهب الشر ويبقى الخير ويذهب الزنا ويذهب الربا ويقبل الناس على العبادات والشرع والديانه والصلوه فى الجماعات وتطول الاعمار وتودى الامانات وتحمل الاشجار وتتضاعف البرکات وتهلک الاشرار وتبقى الاخياره». (25) بدى از بين مى رود ونيکى برقرار مى ماند، وزنا از بين مى رود وربا محو مى شود ومردم به عبادات وشرع وديندارى ونماز با جماعت روى مى کنند وعمرها طولانى مى گردد وامانتها ادا مى شود ودرختان پربار مى شوند وبرکتها چند برابر مى گردد وبدان نابود مى شوند ونيکان برقرار مى مانند.

## دولت احياى زمين وآدميان

اينها نتايج وثمرات دولت عدل است که عدالت زنده کننده همه چيز است ودولت مهدى عليه‌السلام، دولت احياى زمين وآدميان است. آن حضرت زمين را به عدالت زنده مى سازد وبا حاکم کردن دين حق، مردمان را زنده مى کند.

شيخ صدوق رحمه الله به اسناد خود از عبدالرحمن بن سليط از حضرت حسين عليه‌السلام روايت کرده است که فرمود: «منا اثنا عشر مهديا اولهم امير المومنين على بن ابى طالب، وآخرهم التاسع من ولدى، وهو الامام القائم بالحق، يحيى الارض بعد موتها، ويظهر به دين الحق على الدين کله ولو کره المشرکون». (26) از (خاندان) ما دوازده هدايتگر هستند که نخستين ايشان امير مومنان على بن ابى طالب وآخرينشان نهمين فرزند من است، واو امام قيام کننده به حق است، زمين را پس از مردن آن زنده کند ودين حق را بر همه اديان چيره گرداند، هر چند که مشرکان خوش ندارند.

اين وعده حتمى خداست که فرمود: (اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا). (27) بدانيد که خدا زمين را پس از مردگى اش زنده مى کند.

از امام باقر عليه‌السلام درباره اين آيه شريفه چنين روايت شده که فرمود: «يحييها الله عز وجل بالقائم عليه‌السلام بعد موتها - بموتها کفر اهلها - والکافر ميت». (28) خداوند زمين را پس از مردگى اش به وسيله قائم عليه‌السلام زنده مى کند، يعنى زمين به سبب کفر اهل زمين مى ميرد زيرا کافر مرده است.

کفر وبيداد مى راننده است وايمان وعدالت زنده کننده. دولت مهدى عليه‌السلام دولت ايمان وعدالت است وآن حضرت با ايمان وعدالت زمين واهل زمين را زنده مى کند. شيخ کلينى رحمه الله به اسناد خود آورده است که محمد حلبى از امام صادق عليه‌السلام درباره اين آيه که خداوند فرموده است: بدانيد که خدا زمين را پس از مردگى اش زنده مى کند. پرسش کرد وآن حضرت فرمود:

«العدل بعد الجور». (29) مراد، عدالت پس از بيداد است. دولت مهدى عليه‌السلام دولت عدالت تام وتمام است واز اين رو دولت زنده کننده همه چيز وهمه کس است. هر چيز وهر کس که استعداد زنده شدن داشته باشد به دست او وبا دولت او زنده مى شود.

در روايتى از امام کاظم عليه‌السلام در تفسير آيه (يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا). (30) چنين آمده است: «ليس يحييها بالقطر ولکن يبعث الله رجالا فيحيون العدل فتحيى الارض لاحياء العدل، ولاقامه الحد لله انفع فى الارض من الطر اربعين صباحا». (31) مراد، اين نيست که خداوند زمين را به وسيله باران زنده مى کند، بلکه خداوند مردانى را بر مى انگيزد که عدالت را زنده مى کنند ودر نتيجه زمين با احياى عدالت زنده مى شود، (بدانيد) بر پايى حد براى خدا در زمين از چهل روز باران سودمندتر است.

بنابر اين احياى زمين با عدالت وبر پا ساختن حدود الهى از نزول باران نيز با اهميت تر وپر برکت تر است. عدالت، جن شريت وروح دين است: العدل حياه الاحکام. (32) عدالت حيات احکام است.

جامعه فاقد عدالت، جامعه اى مرده است، وسرزمين بى عدالت چون زمين خشک وکشتزار بى حاصل است. به وسيله عدالت است که زمين زنده، سرزمينها آباد ومردمان وجوامع به درستى بر پا مى شوند. از امير مؤمنان على عليه‌السلام چنين نقل شده است: «جعل الله سبحانه العدل قوام الانام وتنزيها من المظالم والاثام وتسنيه للاسلام». (33) خداى سبحان عدالت را مايه بر پايى مردمان وستون زندگى آنان وس بب پاکى از ستمکاريها وگناهان وروشنى چراغ اسلام قرار داده است.

مردم به عدالت مستقيم مى شوند و حيات حقيقى زمانى بر مردم سايه مى افکند که پرچمهاى عدالت در ميانشان بر پا شود. در اين صورت است که ستمها زدوده و دامن آدميان از گناهان باک مى شود. آرى روشنى دين وديندارى به عدالت بسته است و چون عدالت زد وده شود چراغ اسلام خاموش گردد. بقا وسلامت جامعه به عدالت است و آنجا که عدالت نيست، انتظار پاکى و سلامت اجتماعى، انتظارى بيهوده است.

روشنى اسلام به عدالت است وبا خاموش شدن عدالت، اسلام چون چراغى خاموش خواهد بود که با آن نمى تواه راه يافت ومردمان را به سامان رساند. از همين روست که پيام آور عدالت و رسول هدايت صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرموده است:

«عدل ساعه خير من عباده سبعين سنه قيام ليلها وصيام نهارها». (34) ساعتى عدالت از هفتاد سال عبادتى که شبهايش به نماز شب وروزهايش به روزه بگذرد، (برتر و) بهتر است. در انديشه دينى، عدالت شکوفا کننده فطرت ايمانى ورفتار انسانى است.

از امير مؤمنان عليه‌السلام چنين نقل شده است: «العدل راس الايمان وجماع الاحسان». (35) عدالت راس ايمان وگرد آورنده نيکيهاست. بنابر اين دولتى که عدالت را در همه وجوهش بر پا مى سازد (دولت مهدى)، ايمان را در معناى حقيقى و فراگيرش حاکم مى کند ونيکي ها را زنده مى سازد. ساعتى از اين دولت چنان کند که سالها عبادت نکند.

شيخ کلينى رحمه الله به اسناد خود از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم روايت کرده است که فرمود: «ساعه من امام عدل افضل من عباده سبعين سنه، وحد يقام الله فى الارض افضل من مطر اربعين صباحا». (36) ساعتى از (دولت) پيشواى عدل برتر از عبادت هفتاد سال است، وحدى که براى خدا در زمين بر پا شود برتر از چهل روز باران است.

آنچه با دولت عدالت مهدى عليه‌السلام ظهور مى کند قابل بيان وتوصيف نيست که ساعتى از آن دولت فرخنده چنان دلها را پاک کند و زشتيها را بزدايد و همه چيز را شکو وپربار کند که در تصور نيز نگنجد.

دولت مهدى عليه‌السلام چون سرماى بهارى است که هر موجودى را که شايستگى واستعداد زنده شدن وکمال يافتن داشته باشد، زنده کند وبه کمال خود برساند. دم مسيحايى او زنده کننده زمين وآدميان است.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مژده اى دل که مسيحا نفسى مى آيد |  | که ز انفاس خوشش بوى کسى مى آيد |
| از غم هجر مکن ناله وفرياد که دوش |  | زده ام فالى وفرياد رسى مى آيد |
| ز اتش وادى ايمن نه منم خرم و بس |  | موسى اينجا به اميد قبسى مى آيد |
| هيچکس نيست که درکوى تواش کارى نيست |  | هر کس آنجا به طريق هوسى مى آيد |
| کس ندانست که منزلگه مقصود کجاست |  | اين قدر هست که بانگ جرسى مى آيد |
| جرعه اى ده که به ميخانه ارباب کرم |  | هر حريفى ز پى ملتمسى مى آيد |
| دوست را گر سر پرسيدن بيمار غم است |  | گو بران خوش که هنوزش نفسى مى آيد |
| خبر بلبل اين باغ مپرسيد که من |  | ناله اى مى شنوم کز قفسى مى آيد |
| يار دارد سر صيد دل حافظ ياران |  | شاهبازى به شکار مگسى مى آيد (37) |

مهدى بهار مردمان وخرمى زمان است: «السلام على ربيع الانام ونضره الايام». ودولت او، دولت عقل وفطرت است، دولت حيات مردمان وزمينيان است وهمه را به برگ وبار مى نشاند: «توقوا البرد فى اوله، وتلقوه فى آخره، فانه يفعل فى الابدان کفعله فى الاشجار، اوله يحرق وآخره يورق». (38) بپرهيزيد از سرما در آغازش (در پاييز) واستقبال کنيد از آن در آخرش (نزديک بهار) زيرا در بدنها همان مى کند که با درختان مى کند، در آغاز خشک مى کند ودر آخر برگ مى آورد.

ملاى رومى اين بيان (نقش احيا کننده سرماى بهار) را از قول رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به زيبايى تمام آورده وبه باطن کلام ونقش اولياى خدا در احياى موجودات اشاره کرده است:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گفت پيغامبر ز سرماى بهار |  | تن مپوشانيد ياران زينهار |
| ز انک با جان شما آن مى کند |  | کان بهاران با درختان مى کند |
| ليک بگريزيد از برد خزان |  | کان کند کان کرد با باغ و رزان |
| راويان اين را به ظاهر برده اند |  | هم بر آن صورت قناعت کرده اند |
| بى خبر بودند از جان آن گروه |  | کوه را ديده، نديده کان به کوه |
| آن خزان نزد خدا نفس و هواست |  | عقل وجان عين بهار است و بقاست (39) |

## امنيت فراگير

دولت مهدى عليه‌السلام دولت بهار حقيقت ومردمان است. اين دولت امنيتى فراگير وهمه جانبه را به ارمغان مى آورد. امنيت اعتقادى، فرهنگى، سياسى، اجتماعى، اقتصادى، خانوادگى وفردى. در دولت او توحيد بر همه چيز وهمه کس سايه مى افکند وزمين وزمان به امنيت مى رسد.

از امام باقر عليه‌السلام روايت شده است که فرمود: «يقاتلون حتى يوحدوا الله ولا يشرک به شيئا، وتخرج العجوزه الضعيفه من المشرق تريد المغرب لا يوذيها احد». (40) مى جنگند تا آنکه (همه مردم) خدا را به يگانگى بپذيرند وچيزى را با او شريک قرار ندهند، و(چنان امنيتى برقرار شود که) پيرزنى ناتوان از مشرق به مغرب رود و هيچ کس آزارى به او نرساند.

عدم امنيت در چهره هاى گوناگون آن، محصول و نتيجه شرک و بت پرستى است، و دولت مهدى، دولت زايل نده شرک در همه چهره هايش است. با زوال شرک اعتقادى، اجتماعى، سياسى واقتصادى، امنيتى که انسانها پيوسته در آرزوى آن به سر برده اند، رخ مى نمايد. زمين و زمان به آرامش مى رسند و بارور مى شوند.

شيخ صدوق رحمه الله به اسناد خود از امام صادق عليه‌السلام از پدران گراميش از امير مؤمنان عليه‌السلام روايت کرده است که فرموده: «ولو قدم م قائمنا لانزلت السماء قطرها، ولاخرجت الارض نباتها، ولذهبت الشحناء من قلوب العباد واصطلحت السباع والبهائم، حتى تمشى المراه بين العراق الى الشام، لا تضع قدميها الا على النبات وعلى راسها زينتها ولا يهيجها سبع ولا تخافه». (41) روزى که قائم ما قيام کند، آسمان باران رحمت ببارد وزمين گياه خود را بروياند وکينه ها از دل بندگان زدوده شود ودرندگان وچهار پايان با يکديگر همزيستى مسالمت آميز نمايند.

تا آنجا که زنى از عراق تا شام را بپيمايد وجز بر سبزه زار گام نگذارد و زينت و آرايش خود را بر سر داشته باشد (وکسى به آن طمع ننمايد) و هيچ درنده اى او را آشفته نسازد و او نيز از هيچ چيز نهراسد. مهدى عليه‌السلام با قيام به عدالت و رفع موانع هدايت، راه عبوديت الله را بتمامه مى گشايد و با تامين نيازهاى گوناگون انسان - اعم از مادى ومعنوى - سير کمال آدميان را تدارک مى کند، زيرا ابتدايى ترين نيازهاى انسان، نيازهاى مادى و معيشتى اوست و بلا فاصله نيازهاى ديگرى که تامين آن نيازها در حرکت کمالى انسان نقش اساسى دارد. امام صادق عليه‌السلام فرموده است: «ثاثه يحتاج الناس طرا اليها: الامن والعدل والحصب». (42) سه چيز است که همه مردمان بدان محتاجند: امنيت، عدالت وفروانى.

قرآن کريم در بحث از نيازهاى انسان براى سير، اين حقيقت را گوشزد کرده است: (الَّذِي أَطْعَمَهُم مِّن جُوعٍ وَآمَنَهُم مِّنْ خَوْفٍ). (43) اوست کسى که آنان را از نظر معيشت تامين کرد واز ترس امانشان داد.

تامين معيشت انسان، تدارک نخستين گامها در مسير حرکت است که بدون آن وفارغ از انديشه وتلاش در جهت عدالت اجتماعى، مقدمه لازم براى سير او فراهم نمى شود، چنانکه امام صادق عليه‌السلام به مفضل فرمود: «واعلم يا مفضل ان راس معاش الانسان وحياته الخبز والماء». (44) مفضل - بدن که راس واساس معيشت انسان وزندگى او نان است وآب.

و پيامبر عدالت ودعوت کننده به عبوديت فرمود: «اللهم بارک لنا فى الخبز ولا تفرق بيننا وبينه فلولا الخبز ما صلينا ولا صمنا ولا ادينا فرائض ربنا». (45) خدايا به نان ما برکت عنايت فرما وميان ما ونان جدايى ميفکن، زيرا اگر نان نباشد، نه نماز گزاريم ونه روزه داريم ونه واجبات الهى را ادا کنيم.

مردمان براى رشد وتعالى نيازمند امنيت، عدالت وفراوانى هستند واين معنا در دولت مهدى عليه‌السلام در حد آرمانى خود تحقق مى يابد.

در آن روز برکات زمين وآسمان بر مردمان گشوده مى شود: (46) (وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ). (47) اگر مردم جوامع ايمان اوردند وتقوا پيشه کنند، هر آينه برکتها از آسمان وزمين بر آنان بگشاييم. دولت مهدى عليه‌السلام، دولت ايمان مردمان وتقوا پيشکى است، پس وعده خدا در آن روز تحقق کامل يابد ونيکيها ونعمتها فراگير شود، باران رحمت ببارد وزمين بى دريغ نعمتهاى خود را در اختيار مردمان گذارد وکينه از دلها زدوده شود وامنيت در همه ابعادش ظهور يابد وبه سبب عدالت همگان بى نياز شوند که امام کاظم عليه‌السلام فرموده است: «لو عدل فى الناس لاستغنوا». (48) چنانچه در ميان مردم عدالت جارى شود، بى نياز گردند.

## سيرت اقتصادى

بى نيازى مردمان به سبب تحقق عدالت تام وتمام وفراوانى وعمران وآبادى در اوج کمال وتقسيم اموال به مساوات، از مشخصات سيرت اقتصادى مهدى عليه‌السلام است. آن حضرت تمام مناسبات نا سالم اقتصادى را زير پاى مى گذارد ومحو ونابود مى کند، از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم روايت شده است که فرمود: «اذا قام قائمنا اضمحلت القطائع فلا قطائع». (49) زمانى که قائم ما قيام کند، قطايع از بين مى رود به طورى که ديگر قطايعى در ميان نخواهد بود.

زمين هايى که زمامداران و حکام جور در مالکيت خود درآورده يا واگذار کرده اند ودر حقيقت متعلق به امام عليه‌السلام است، در جايگاه خود قرار مى گيرد. استثمار واستعمار پايان مى پذيرد. همگان به رفاه وآسايش مى رسند. مهدى عليه‌السلام اموال را به وفور در اختيار مردمان مى گذارد. نعمانى رحمه الله به اسناد خود از امام باقر عليه‌السلام روايت کرده است که فرمود:

«تجمع اليه اموال الدنيا من بطن الارض وظهرها، فيقول للناس: تعالوا الى ما قطعتم فيه الارحام، وسفکتم فيه الدماء الحرام، ورکبتم فيه ما حرم الله عز وجل، فيطعى شيئا لم يعطه احد کان قبله، ويملا الارض عدلا وقسطا ونورا کما ملئت ظلما و جورا و شرا». (50) تمام اموال زمين - آنچه در دل زمين است وآنچه بر روى زمين است - نزد مهدى عليه‌السلام گرد آيد، آن گاه او به مردمان گويد: بياييد واين اموال را بگيريد. اينها همان چيزهايى است که به خاطرش قطع رحم کرديد وخونها به ناحق ريختنيد ومرتکب گناهان شديد. او دست به بخشش زند وآن قدر ببخشد که تا آن روز کسى چنان بخششى نکرده باشد. وزمين را لبريز از عدالت وداد ونور گرداند همان گونه که لبريز از ستم وبيداد وشر شده باشد. مهدى عليه‌السلام همگان را بى نياز مى کند که در دولت او زمين همه استعدادهاى خود را بروز مى دهد وداراييها انبوه مى شود.

از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم چنين روايت شده است: «تنعم فيه امتى نعمه لم ينعموا مثلها قط توتى الارض اکلها ولا تدخر منهم شيا والمال يومئذ کدوس»، يقم الرجل فيقول: يا مهدى اعطنى فيقول: خذ. (51) در آن زمان امت من چنان از نعمت برخوردار شوند که هرگز امتى آن چنان از نعمت برخوردار نشده باشد، زميت بتمامه محصول دهد وهيچ را از آنان دريغ ندارد، واموال انبوه شود. هر کس نزد مهدى آيد وگويد: به من مالى ده - مهدى بى درنگ گويد: بگير. آن حضرت اموال را به مساوات ميان مردم تقسيم مى کند تا همگان از دغدغه نيازمندى آزاد شوند.

ابوسعيد خدرى از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم چنين نقل کرده است: «ابشرکم بالمهدى... يرضى عنه ساکن السماء وساکن الارض يقسم المال صحاحا». فقال له رجل: وما صحاحا؟ قال: «السويه بين الناس». (52) شما را مژده مى دهم به آمدن مهدى... ساکنان آسمان وزمين از او راضى هستند ومهدى مال را به طور صحيح تقسيم مى کند. مردى از پيامبر پرسيد: به طور صحيح يعنى چه؟ رمود: يعنى به مساوات ميان مردم تقسيم مى کند. عبد الله بن مسعود نيز از پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم روايت کرده است که در اين باره فرمود: «يقسم المال بالسويه ويجعل الله الغنى فى قلوب هذه الامه». (53)

مهدى مال را به مساوات تقسيم مى کند وقلبهاى امت محمد را لبريز از بى نيازى خواهد کرد. در نتيجه تحقق سيرت اقتصادى مهدى عليه‌السلام، نيازمندى باقى نمى ماند تا به او زکات داده شود. امام باقر عليه‌السلام فرمود: «يسوى بين الناس حتى لا ترى محتاجا الى الزکاه». (54) مهدى اموال را ميان مردم چنان به تساوى قسمت مى کند که ديگر نيازمندى يافت نمى شود تا به او زکات دهند.

بى نيازى اقتصادى در دولت مهدى عليه‌السلام تا بدانجاست که دلهاى امت محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم لبريز از بى نيازى مى شود و حرص به داشتن و گنجينه کردن وانبوه ساختن زدوده مى شود و چون مهدى عليه‌السلام ندا دهد که هر کس مالى مى خواهد بيايد وبرگيرد، جز يک نفر پيدا نشود واو نيز پشيمان گردد ومال برگرفته را باز گرداند. (55) مهدى عليه‌السلام بى دريغ وبى شمارش بخشش مى کند چنانکه در خبر جابر بن عبدالله از رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم روايت شده است: «يقسم المال ولا يعده». (56)

اموال را بدون آنکه شمارش نمايد تقسيم مى کند. بدين ترتيب مردمان با همه وجود واز صميم قلب از داشتن وگنجينه کردن وانبوه سازى، احساس بى نيازى مى کنند همان گونه که پيامبر اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نويد آن را داده است: «يملا الله قلوب امه محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم غنى ويسعهم عدله». (57) دلهاى پيروان محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را لبريز از بى نيازى مى کند وعدالتش همه را فرا مى گيرد.

«اذا خرج المهدى القى الله الغنى فى قوب العباد». (58) زمانى که مهدى قيام کند، خدوند در قلب بندگان بى نيازى افکند. در نظام اقتصادى که مهدى عليه‌السلام بر پا مى سازد، روابط اقتصادى چنان است که در معاملات سودى گرفته نمى شود. على بن سالم از پدرش نقل کرده است که گفت از امام صادق عليه‌السلام پرسيدم: اين روايت که سود گرفتن مومن از مؤمن رباست معنايش چيست؟

حضرت فرمود: «ذاک اذا ظهر الحق وقام قائمنا اهل البيت واما اليوم فلا باس بان يبيع من الاخ المؤمن ويربح عليه». (59) اين به هنگام ظهور حق وقيام قائم اهل بيت است، اما اکنون اگر کالايى بفروشد وسود بگيرد اشکالى ندارد. دولت مهدى عليه‌السلام بر اساس چنين روابط ومناسبات اقتصادى، شرق وغرب جهان را فرا مى گيرد و همه جا را عمران و آباد مى سازد.

محمد بن مسلم گويد از امام باقر عليه‌السلام شنيدم که مى فرمود: «يبلغ سلطانه المشرق والمغرب... فلا يبقى فى الارض خراب الا قد عمر». (60) دولت مهدى شرق وغرب جهان را فرا خواهد گرفت ودر سر تا سر جهان جاى ويرانى باقى نخواهد ماند مگر اينکه آن را آبد خواهد ساخت. ظهور برکات ومناسبات عادلانه در دولت مهدى عليه‌السلام چنان است که حتى مردگان آرزوى بازگشت به دنيا وزندگى در دولت کريمه او ودر سايه سيرت او را خواهند داشت.

ابو سعيد خدرى از رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نقل کرده است که فرمود: «لا تدخر الارض من بذرها شيئا الا اخرجته ولا السماء من قطرها شيئا الا صبه الله عليهم مدرارا... تتمنى الاحياء الاموات مما صنع الله عز وجل باهل الارض من خيره». (61) زمين آنچه از برکات در دل خود دارد، بيرون مى ريزد وآسمان نيز از بارش خود چيزى فرو گذار نکرده، پيوسته بر آنان مى بارد... از بس خداى بزرگ براى مردم خير پيش مى آورد، مردگان آرزوى بازگشت به زندگى مى کنند.

سيرت مهدى عليه‌السلام مطلوب دلها ودولت مهدى عليه‌السلام حد نهايى رضايت انسانهاست. نه تنها انسانها که زمين وآسمان وهمه موجودات از دولت وسيرت او رضايت مندند. در حديث حذيفه بن يمان از پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آمده است: «يرضى بخلافته اهل السماوات والارض والطير فى الجو». (62) از خلافت ودولت او، اهل آسمان وزمين وپرندگان آسمان راضى خواهند بود.

## سيرت فرهنگى

تحقق اين دولت وظهور چنين مناسباتى، نتيجه ومحصول تحولى اساسى در درون انسانهاست. با ظهور دولت عدالت ورفع همه موانع ترتبيت، خردها به کمال مى رسد واخلاق نيکو کامل مى شود. ابوخالد کابلى از امام باقر عليه‌السلام درباره تحول مبارکى که در خرد واخلاق مردمان به دست مهدى عليه‌السلام صورت مى گيرد، چنين روايت کرده است: «اذا قام قائمنا وضع يده على رؤوس العباد فجمع به عقولهم واکمل به اخلاقهم». (63) چون قائم ما قيام کند، دست خود را روى سر بندگان مى گذارد وبدين ترتيب خردهاى مردمان را به کمال مى رساند واخلاقشان را کامل مى کند.

اصلاح روابط اقتصادى واجتماعى وسياسى جز در پرتو تربيتى الهى ممکن نمى شود، تربيتى که اساس آن بر رشدو اکمال خردها وفرزانگى مردمان قرار گرفته باشد. در خبرى ديگر از امام باقر عليه‌السلام در اين باره آمده است: «اذا قام قائمنا وضع يده على رؤوس العباد، فجمع بها عقولهم وکملت بها احلامهم». (64) چون قائم ما قيام کند دست خود را روى سر مردمان مى گذارد وبدين وسيله خردهاى بندگان را به کمال مى رساند وفرزانگى آنان را تمام مى نمايد.

بدين ترتيب در دولت مهدى عليه‌السلام، سيرت تربيتى آن حضرت چنين است که با تاييد الهى، خردهاى مردمان را به کمال رساند وفرزانگى را در آنان تمام نمايد، (65) ودر نتيجه با اين انقلاب فرهنگى، آرمانهاى اصلاحى در ابعاد سياسى، اجتماعى واقتصادى تحقق يابد وريشه دار گردد و پا بر جا بماند. انقلاب فرهنگى در دولت مهدى عليه‌السلام چنان عميق و فراگير است که همه مردم علم و حکمت مى آموزند، همگان با کتاب خدا و سنت پيامبر بر اساس فهمى عميق آشنا مى شوند تا جايى که زنان در خانه ها ر اساس کتاب خدا وسنت پيامبر قضاوت مى کنند.

از امام باقر عليه‌السلام روايت شده است که فرمود: توتون الحکمه فى زمانه حتى ان المراه لتقضى فى بيتها بکتاب الله تعالى وسنه رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم. (66) در دولت مهدى عليه‌السلام به همه مردم علم وحکمت مى آموزند تا آنجا که زنان در خاه ها با کتاب خدا و سنت پيامبر قضاوت کنند.

بى گمان هيچ انقلابى بدون يک تحول فکرى وفرهنگى اساسى، راه به جايى نخواهد برد وانقلابى عظيم چون انقلاب مهدى عليه‌السلام وتاسيس دولتى با آن ويژگيها که ياد شد، نيازمند انقلابى بزرگ در فرهنگ و آموزش و تربيت است. نظام الهى بر خرد وبصيرت ودانش استوار است و سلامت جوامع و آبادى سرزمينها، در معناى تام آن، بر معرفت وعلم تام استوار است.

از اين رو در عصر حاکميت مهدى عليه‌السلام تحولى شگفت در علم ودانش رخ مى نمايد ودرهاى همه معرفتها ودانشها به روى مردمان گشوده مى شود. امام صادق عليه‌السلام فرموده است: «العلم سبعه وعشرون حرفا فجميع ما جاءت به الرسل حرفان فلم يعرف الناس حتى اليوم غير الحرفين، فاذا قام قائمنا اخرج الخمسه والعشرين حرفا فبثها فى الناس وضم اليها الحرفين، حتى يبثها سبعه وعشرين حرفا». (67) علم ودانش بيست وهفت حرف است وتمام آنچه پيامبر براى مردم آورده اند، دو حرف بيش نبوده است ومردم تا کنون جز آن دو حرف را نشناخته اند اما هنگامى که قائم ما قيام کند، بيست وپنج حرف ديگر را آشکار مى سازد.

رشد وشکوفايى علم ودانش در دولت مهدى عليه‌السلام تا آنجاست که ياران آن حضرت بدون هيچ واسطه اى با امام سخن مى گويند واو را مى بينند. در حديثى از امام صادق عليه‌السلام در اين باره آمده است: «ان قائمنا اذا قام مد الله لشيعتنا فى اسماعهم وابصارهم حتى لا يکون بينهم وبين القائم بريد يکلمهم فيسمعون وينظرون اليه وهو فى مکانه». (68) هنگامى که قائم ما قيام کند خداوند چندان نيرو به گوش وچشم شيعيان ما مى دهد که ميان آنان وقائم قاصدى نخواهد بود، قائم با آنان سخن مى گويد وايشان نيز صداى او را همان جا که هست مى شنوند وبه او نگاه مى کنند.

تحول فرهنگى در دولت مهدى عليه‌السلام، همه ابعاد وجودى مردمان را متحول مى کند واز نقص به کمال مى رساند. حتى بيماريها وضعفها وناتواناييهاى مردمان برطرف مى شود، مردمان خردمند، فرزانه، حکيم، عالم، سالم وقوى مى شوند. امام باقر عليه‌السلام فرموده است: من ادرک قائم اهل بيتى من ذى عاهه برا ومن ذى ضعف قوى. (69) هر کس قائم ما اهل بيت را ببيند، اگر بيمارى داشته باشد بهبود مى يابد وچنانچه ضعيف باشد نيرومند مى گردد.

## سيرت اجتماعى

در پر تو سيرت فرهنگى مهدى عليه‌السلام روابط اجتماعى سامانى ديگر مى يابد. يکرنکى ويگانگى ميان مردمان جارى مى شود ودوستى و رحمت قلبها را پر مى سازد و مساوات و مواسات اجتماعى جلوه مى کند. کسى به کسى ستم روا نمى دارد و يارى و دستگيرى يکديگر، واجبى همگانى مى شود چنانکه در خبر اسحاق بن عمار از امام صادق عليه‌السلام آمده است: «انما ذلک اذا قام قائمنا وجب عليهم ان يجهزوا اخوانهم وان يقووهم». (70) اين به هنگام ظهور قائم ما است که در آن روزگار واجب همگانى است که به يکديگر وسائل زندگانى برسانند ونيرو بخشند.

در آن دوران حرص و بخل در روابط اجتماعى جايى نخواهد داشت و يکرنگى و يگانگى چنان بر رفتار اجتماعى حاکم شود که هر کس هر چه نياز دارد از جيب برادرش بردارد، نه اين شرمنده باشد ونه آن ناراحت. چنين رابطه و پيوندى ميان برادران ايمانى، از ويژگي هاى سيرت اجتماعى آن دوران است. بريد عجلى گويد به امام باقر عليه‌السلام گفته شد که در اين زمان شيعيان و پيروان شما در کوفه جمعيتى کثير محسوب مى شوند و چنانچه ايشان را فرمان دهى (تا قيام کنند وبه مبارزه برخيزند) اطاعت کنند وپيروى نمايند.

امام عليه‌السلام فرمود: آيا روابط اجتماعى آنان بدين گونه است که کسى از ايشان (در وقت نياز) سر جيب برادرش رود ونياز خود برگيرد؟ گفتند: خير، چنين نيست.

امام عليه‌السلام فرمود: پس آنان به خون خود بخيلتر خواهند بود. آن گاه امام عليه‌السلام درباره روابط اجتماعى در عصر امام زمان عليه‌السلام فرمود: «اذا قام القائم... ياتى الرجل الى کيس اخيه فياخذ حاجته لا يمنعنه». (71) زمانى که قائم ما قيام کند، کسى (که نياز دارد) به سر جيب برادرش مى رود ونياز خود را بر مى گيرد واو نيز مانعش نمى شود.

البته رسيدن به اين مرز از روابط اجتماعى، خود محصول رشد عقلى وتکامل روح آدمى است. اگر اهل ايمان به رشد وکمال برسند جز اين نخواهند بود.

امام باقر عليه‌السلام به سعيد بن حسن فرمود: «ا يجى ء احدکم الى اخيه فيدخل يده فى کيسه فياخذ حاجته فلا يدفعه؟» فقلت: ما اعرف ذلک فينا. فقال ابو جعفر عليه‌السلام: «فلا شى ء اذا». قلت: لهلاک اذا؟ فقال: «ان القوم لم يعطوا احلامهم بعد». (72) آيا اين گونه است که کسى از شما نزد برادر دينى خود برود ودست در جيب او ببرد وهر چه لازم دارد بردارد واو مانع نشود؟ راوى گويد گفتم: چنين چيزى را ميان خودمان نمى بينيم.

امام فرمود: چيزى از حقيقت تشيع تحقق نيافته است. راوى گويد: آيا با اين وضع سرنوشت ما هلاکت است؟ فرمود: مردم هنوز به رشد عقلى نرسيده اند. يعنى عقلشن کامل نشده است وهنوز به آن مرتبه از کمال نرسيده اند که چنين تکليفى را حمل کنند، (73) ولى در دولت مهدى عليه‌السلام اين مرتبه از کمال انسانى واجتماعى تحقق مى يابد. اخلاق اجتماعى در آن زمان بر مبناى سلامت نفس ها و پاکى دلها ظهور مى يابد. (74) امانتها به درستى ادا مى شود. (75) امنيت اجتماعى در حد نهايى فراهم مى شود. (76) مردم به عبادتهاى اجتماعى - از سر ايمان وتقوا - روى مى آورند. (77)

حقوق اجتماعى در همه امور رعايت مى شود وهيچ گونه ستم اجتماعى بر کسى روا نمى شود. (78) حديث امام صادق عليه‌السلام گوياى اين حقيقت در سيرت اجتماعى مهدى عليه‌السلام است: «اول ما يظهر القائم من العدل ان ينادى مناديه ان يسلم صاحب الناه لصاحب الفريضه الحجر الاسود والطواف». (79) نخستين ظهور عدالت قائم آن است که سخنگويان او در مکه فرياد مى کنند که هر کس نماز واجب خود را در کنار حجر الاسود ومحل طواف خوانده است ومى خواهد نافله بخواند، به کنارى رود تا حق ديگران پايمال نشود. وآنان که مى خواهند نماز واجب بخوانند، بيايند وبخوانند.

## سيرت مديريتى

بدين ترتيب با ظهور دولت مبارک مهدى عليه‌السلام، سيرت مديريتى او بر اساس عدالت محض جلوه مى کند. آن حضرت در اداره امور از نظر اقتصادى گشاده دست است واموال را براى آسايش و رفاه مردمان با سخاوت به کار مى گيرد و نسبت به محروميت کشيدگان ومسکينان، مهربان و دل رحم است و براى آنکه ذره اى ستم از جانب دولت وکارگزاران نظام او بر کسى نرود و حقى ضايع نشود، نسبت به مسئولان وکارگزاران خود سختگير است.

دولت او دولت عدالت محض است، پس جاى هيچ گونه لغزش وفساد وانحراف در نظام ادارى آن حضرت وجود ندارد وسختگيرى آن حضرت نسبت به مسئولان وکارگزارانش بدين خاطر است. (80) در خبرى در اين باره آمده است: «المهدى جواد بالمال رحيم بالمساکين شديد على العمال». (81) مهدى نسبت به مال ودارايى بخشنده است ونسبت به مسئولان وکارگزاران دولت خويش بسيار سختگير است ونسبت به ناتوانان ومستمندان بسيار دلرحم ومهربان است.

مهدى عليه‌السلام بر اساس کتاب خدا به عدالت مديريت مى کند وهواپرستى را به خداپرستى سوق مى دهد وهمه افکار وانديشه ها را تابع قرآن مى سازد ونشان مى دهد که حکومت عدل يعنى چه. او براى حفظ اين اساس، مسئولان و کارگزاران ستمگر را با دقت مواخذه مى نمايد و هر که را پا از سيرت عدالت بيرون نهاده است، به سختى مجازات مى نمايد، امير مؤمنان عليه‌السلام درباره دولت وسيرت مهدى عليه‌السلام چنين خبر داده است:

«يعطف الهوى على الهدى، اذا عطفوا الهدى على الهوى، ويعطف الراى على القرآن اذا عطفوا القرآن على الراى... الا وفى غد - وسياتى غد بما لا تعرفون - ياخذ الوالى من غيرها عمالها على مساوى ء اعمالها، وتخرج له الارض افاليذ کبدها، وتلقى اليه سلما مقاليدها، فيريکم کيف عدل السيره، ويحيى ميت الکتاب والسنه». (82) (چون مهدى ظهور کند) خواهشهاى نفسانى را به هدايت آسمانى بازگرداند، وآن هنگامى است که مردم رستگارى را تابع هوا ساخته اند، وراى آنان را پيرو قرآن کند، وآن هنگامى است که قرآن را تابع راى خود کرده اند... آگاه باشيد که فرا - وفردا پس از اين با چيزهايى که نمى شناسيد مى آيد - کسى بر شما حکومت خواهد کرد که غير از خاندان حکومتهاست، او مسئولان وکارگزاران را به جرم کردار زشتشان کير خواهد کرد.

زمين گنيجنه هاى خود را براى او خارج خواهد ساخت و کليدهايش را تسليم وى خواهد نمود. آن گاه است که مهدى به شما نشان خواهد داد که سيرت عدل کدام است؟ او کتاب وسنت را که پيش از او مرده اند، زنده خواهد ساخت. مهدى عليه‌السلام در اداره امور براى حفظ عدالت وحقوق مردمان وحيثيت دين، به روشى نو ومناسب با عصر خود وتحولاتى که در طول تاريخ رخ داده است تا مردمان به آن نقطه رسيده اند، عمل مى کند.

در ضاوتها واحکام مهدى، ودر حکومت وى، سر سوزنى ظلم وبيداد بر کسى نرود، ورنجى بر دلى ننشيند. مهدى عليه‌السلام بر طبق احکام خالص دينى (بدون توجه به آرا وانکار ديگران وفقها وعلماى مذاهب)، حکم وحکومت مى کند. مهدى، ميزان عدل را، در ميان مردم نهد، وبدين گونه هيچ کس نتواند به ديگرى ستمى کند. مهدى، قضاوتى جديد آورد... مهدى، به حکم داوود وآل داوود حکم کند، واز مردم بينه و شاهد نطلبد.

شيخ مفيد، مى گويد: چون قائم آل محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم قيام کند، مانند حضرت داوود عليه‌السلام، يعنى بر حسب باطن، قضاوت کند، وبى هيچ نيازى به شاهد حکم دهد. مهدى نقشه هاى پنهانى هر گروه را بداند وبه آنان، آن نقشه ها را بگويد. مهدى، دوست ودشمن خود را، با نگاه بشناسد. (83) در روش زمامدارى مهدى عليه‌السلام ميان او ومردمش هيچ فاصله وحجابى نيست، به گونه اى که آن حضرت با آنان سخن مى گويد وايشان نيز صداى او را همان جا که هست مى شنوند وبه او نگاه مى کنند. (84)

## سيرت فردى

زمامدارى که با قدرت تمام به عدالت بر شرق وغرب جهان حکم مى راند وبرکات زمين وآسمان بر دولت وگشوده مى شود وزمين گنجينه هاى خود را براى او خارج ساخته کليدهايش را تسليم وى مى کند، در نهايت زهد وساده زيستى زندگى مى کند واز سيرت ساده زيتسى که پدرانش بدان پايبند بودند، خارج نمى شود.

در خبر ابوبصير از امام صادق عليه‌السلام اين گونه آمده است: «فوالله ما لباسه الا الغليظ ولا طعامه الا الجشب». (85) به خدا سوگند که لباس مهدى جز پوشاکى درشت وخوراک او جز خوراکى سخت وبى خورش چيزى ديگر نخواهد بود.

همين خبر از طرق ديگر نيز با مختصر اختلاف روايت شده است. (86) وگوياى آن است که على رغم رفاه همگانى وبى نيازى همه مردمان، مهدى عليه‌السلام به سيرت ساده زيستى عمل مى کند واز اصل زهد دور نمى شود. (87)

اميرمؤمنان عليه‌السلام درباره جايگاه زهد در دين وديندارى فرموده است: «الزهد اصل الدين». (88) زهد اصل دين است. «الزهد اساس اليقين». (89) زهد اساس يقين است. با وجود دلبستگى به دنيا، اصلاحى صورت نمى گيرد وهمه مصلحان الهى، زاهد بوده، از دلبستگى به دنيا آزاد بوده اند چنانکه از پيامبر اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم روايت شده است که فرمود: «ما اتخذ الله نبيا الا زاهدا». (90) خداوند هيچ پيامبرى را برنگزيد مگر آنکه زاهد بود.

آن امام حق در رفتار خود از هر گونه تکلفى برى است که از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم روايت شده است: «نحن معاشر الانبياء والامناء والاتقياء براء من التکلف». (91) ما گروه پيامبران وامناى پروردگار وپرهيزگاران از تکلف به دور هستيم. سلام بر دولت او وسيرت او. «اللهم انصره وانتصر به لدينک». خدايا، يارايش کن وبه دست او دينت را پيروز گردان.

«وانصر به اولياءه وشيعته وانصاره واجعلنا منهم». خدايا، دوستان خود را ودوستان او وپيروان ويارانش را به وسيله او يارى نما وما را نيز از آنان قرار ده.

«واظهر به العدل، وايده بالنصر، وانصر ناصريه، واخذل خاذليه، واقصم قاصميه، واقصم به جبابره الکفر، واقتل به الکفار والمنافقين وجميع الملحدين، حيث کانوا من مشارق الارض ومغاربها، برها وبحرها». خدايا، به دست او عدالت را آشکار ساز، وبا نصرت خود تاييدش نما، وياورانش را يارى کن، وآنان را که وا نهندش يارى مکن، و کوبندگانش را درهم کوب، و زورمداران کفر را به دست او درهم شکن، و کافران و منافقان و همه بى دينان را، به وسيله او نابود ساز، در هر کجا که باشند: در مشرق و مغرب زمين، در خشکى يا دريا. واملاء به الارض عدلا، واظهر به دين نبيک صلى‌الله‌عليه‌وآله. خدايا، به دست او زمين را از عدل پر کن ودين پيامبرت صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را آشکار فرما.

«واجعلنى اللهم من انصاره واعوانه واتباعه وشيعته». (92) خدايا، مرا از ياوران وپشتيبانان وپيروان وشيعييانش قرار ده.

پي نوشت ها:

1. شيخ عباس قمى، مفاتيح الجنان، ترجمه الهى قمشه اى، دفتر نشر فرهنگ اسلامى، 1364 ش. زيارت حضرت صاحب الامر، ص970 - 969.

2. ر. ک: محمد رضا حکيمى، خورشيد مغرب، دفتر نشر فرهنگ اسلامى، 1360 ش. ص137 - 136.

3. دعاى افتتاح، مفاتيح الجنان، ص 326.

4. ابو جعفر محمد بن يعقوب الکلينى، الکافى، صححه وعلق عليه على اکبر الغفارى، دار الکتب الاسلاميه، طهران، 1388 ق. ج 8، ص 278.

5. ابو جعفر محمد بن الحسن الطوسى، الغيبه، الطبعه الثانيه، مکتبه بصيرتى، قم، 1408 ق. ص 112، ونيز ر. ک: ابو جعفر محمد بن على بن الحسين بن بابويه القمى (الشيخ الصدوق)، کمال الدين وتمام النعمه، مکتبه الصدوق، طهران، 1395 ق. ج 1، ص 318، امين الاسلام ابو على الفضل بن الحسن الطبرسى، مجمع البيان فى تفسير القران، مکتبه المرعشى النجفى، قم، 1403 ق. ج 4، ص152 ، 67.

6. در علم بديع اصطلاحى وجود دارد به نام حسن الابتداء يا براعه المطلع يا براعه الاستهلال که از زيورهاى کلام وشعر است. اگر خطيب وشاعر سخن خود را با عباراتى آغاز کند که رقيق وسهل وروشن وواضح از نظر معنى باشد وبه گونه اى بياورد که مستقل از آنچه بعد مى آيد بوده، مناسب مقام باشد ونيز جاذب وموثر بوده ومعرف آنچه در ادامه سخن مى آيد باشد، اين کلام داراى براعه المطلع است.

ر. ک: تقى الدين ابو بکر بن على المعروف به ابن حجه الحموى، خزانه الادب وغايه الارب، شرح عصام شعيتو، دار ومکتبه الهلال، بيروت، 1987 م. ج 1، ص 19، محمد بن عبد الرحمن الخطيب القزوينى، الايضاح فى علوم البلاغه، شرح وتعليق وتنقيح محمد عبد المنعم خفاجى، دار الکتاب اللبنانى، بيروت، 1405 ق. ج 2، ص595 - 594، احمد الهاشمى، جواهر البلاغه، دار الکتب العلميه، بيروت، ص 342 - 341.

7. اللزوميات، الطبعه الثانيه، دار الکتب العلميه، بيروت، 1406 ق. ج 2، ص 352.

8. ابو النصر محمد بن مسعود بن عياش السلمى المعروف بالعياشى، تفسير العياشى، تحقيق هاشم الرسولى المحلاتى، المکتبه العلميه الاسلاميه، طهران، ج 1، ص 65، هاشم بن سليمان الحسينى البحرانى، البرهان فى تفسير القرآن، موسسه مطبوعاتى اسماعيليان، قم، ج 1، ص 164.

9. کمال الدين، ج 2، ص 654، محمد باقر المجلسى، بحار الانوار، الجامعه لعلوم الائمه الاطهار، الطبعه الثالثه، دار احياء التراث العربى، بيروت، 1403 ق. ج 52، ص 323.

10. ر. ک: بحار الانوار، ج 52، ص 323 (بيان علامه مجلسى ذيل حديث ياد شده).

11. کمال الدين، ج 2، ص673 - 672، بحار الانوار، ج 52، ص 326.

12. قرآن، قص 5.

13. ابو جعفر محمد بن على بن الحسين بن بابويه القمى (الشيخ الصدوق)، الخصال، صححه وعلق عليه على اکبر الغفارى، مکتبه الصدوق، طهران، 1389 ق. ج 2، ص 541، بحار الانوار، ج 52، ص 317.

14. ابو الحسن محمد الشريف الرضى، نهج البلاغه، ضبط نصه وابتکر فهارسه العلميه صبحى الصالح، الطبعه الاولى، دار الکتاب اللبنانى، بيروت، 1387 ق. خطبه 1.

15. کمال الدين، ج 2، ص 411.

16. محمد بن ابراهيم النعمانى، الغيبه، مکتبه الصدوق، طهران، ص 231، بحار الانوار، ج 52، ص353 - 352.

17. محمد بن النعمان البغدادى الملقب بالمفيد، الارشاد فى معرفه حجج الله على العباد، صححه واخرجه السيد کاظم الموسوى المياموى، دار الکتب الاسلاميه، طهران، 1377 ق. ص 343، ابو الحسن على بن عيسى الاربلى، کشف الغمه فى معرفه الائمه، مکتبه بنى هاشم، تبريز، 1381 ق. ج 2، ص 465، بحار الانوار، ج 52، ص 338.

18. ابو جعفر محمد بن الحسن الطوسى، تهذيب الاحکام، دار الکتب الاسلاميه، طهران، 1390 ق. ج 6، ص 154، محمد بن الحسن الحر العاملى، وسائل الشيعه الى تحصيل مسائل الشريعه، بتصحيح وتحقيق وتذييل عبد الرحيم الربانى الشيرازى، دار احياء التراث العربى، بيروت، ج 11، ص 57.

19. غيبه النعمانى، ص 231، بحار الانوار، ج 52، ص 353.

20. خورشيد مغرب، ص46 - 44.

21. غيبه الطوسى، ص 32.

22. غيبه النعمانى، ص 233، بحار الانوار، ج 52، ص 354.

23. قرآن، آل عمران 83.

24. الارشاد، ص344 - 343، کشف الغمه، ج 2، ص 465، بحار الانوار، ج 52، ص339 - 338.

25. لطف الله الصافى الگلپايگانى، منتخب الاثر فى الامام الثانى عشر، الطبعه الثالثه، مکتبه الصدر، طهران، ص 474.

26. کمال الدين، ج 1، ص 317، عبد على بن جمعه العروسى الحويزى، تفسير نور الثقلين، صححه وعلق عليه واشرف على طبعه هاشم الرسولى المحلاتى، دار الکتب العلميه، قم. ج 5، ص243 - 242.

27. قرآن، حديد 17.

28. کمال الدين، ج 2، ص 668، تفسير نور الثقلين، ج 5، ص 242.

29. الکافى، ج 8، ص 267، بحار الانوار، ج 75، ص 353، تفسير نور الثقلين، ج 5، ص 243.

30. قرآن، روم 19.

31. الکافى، ج 7، ص 174، تفسير نور الثقلين، ج 4، ص 173.

32. عبد الواحد التميمى الامدى، غرر الحکم ودرر الکلم، موسسه الاعلمى للمطبوعات، بيروت، 1407 ق. ج 1، ص 25، حسين النورى الطبرسى، مستدرک الوسائل ومستنبط المسائل، تحقيق موسسه آل البيت عليهم السلام لاحياء التراث، الطبعه الثانيه، بيروت، 1408 ق. ج 11، ص 318.

33. غرر الحکم، ج 1، ص 335، مستدرک الوسائل، ج 11، ص 320.

34. محمد بن محمد الشعيرى، جامع الاخبار، تحقيق حسن المصطفوى، مرکز نشر الکتاب، طهران، 1382 ق. ص 180، بحار الانوار، ج 75، ص 352، مستدرک الوسائل، ج 11، ص 317.

35. جمال الدين محمد خوانسارى، شرح غرر الحکم، با مقدمه وتصحيح وتعليق مير جلال الدين حسينى ارموى، انتشارات دانشگاه تهران، 1360 ش. ج 2، ص 30، مستدرک الوسائل، ج 11، ص 319.

36. الکافى، ج 7، ص 175.

37. شمس الدين محمد حافظ شيرازى، ديوان اشعار، به اهتمام انجوى شيرازى، انتشارات محمد على علمى، 1346 ش. ص 111.

38. نهج البلاغه، حکمت 128.

39. جلال الدين محمد بلخى (مولوى)، مثنوى معنوى، به اهتمام وتصحيح رينولد نيکلسون، ليدن، 1925 م. افست موسسه مطبوعاتى علمى، دفتر اول، ج 1، ص125 - 124.

40. منتخب الاثر، ص 308 (از ينابيع الموده)، با مختصر اختلاف: بحار الانوار، ج 52، ص 345 (از تفسير العياشى).

41. الخصال، ج 2، ص 626، بحار الانوار، ج 52، ص 316، منتخب الاثر، ص 474.

42. ابو محمد الحسن بن على بن الحسين بن شعبه الحرانى، تحف العقول عن آل الرسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم، مکتبه بصيرتى، قم، 1394 ق. ص 236.

43. قرآن، قريش 4.

44. بحار الانوار، ج 3، ص 87، محمد الخليلى، من امالى الامام الصادق وهو شرح ما املاه الامام عليه‌السلام على تلميذه المفضل بن عمر الجعفى، موسسه الاعلمى للمطبوعات، بيروت، 1404 ق. ج 1، ص 305.

45. الکافى، ج 5، ص 73، ج 6، ص 287، وسائل الشيعه، ج 12، ص 17.

46. قطب الدين ابو الحسين سعيد بن هبه الله الراوندى، الخرايج والجرايح، تحقيق ونشر موسسه الامام المهدى عليه‌السلام، قم، الطبعه الثانيه، موسسه النور للمطبوعات، بيروت، 1411 ق. ج 2، ص850 - 849.

47. قرآن، اعراف 96.

48. الکافى، ج 1، ص 542، ج 2، ص 568.

49. ابو العباس عبد الله بن جعفر الحميرى القمى، قرب الاسناد، مکتبه نينوى الحديثه، طهران، ص 41، بحار الانوار، ج 52، ص 309.

50. غيبه النعمانى، ص238 - 237، بحار الانوار، ج 52، ص 351.

51. ابو عبد الله محمد بن يزيد القزوينى ابن ماجه، سنن ابن ماجه، تحقيق محمد فواد عبد الباقى، دار احياء التراث العربى، بيروت، 1395 ق. ج 2، ص 1366، ابو عبد الله محمد بن عبد الله الحاکم النيسابورى، مستدرک على الصحيحين، دار المعرفه، بيروت ج 4، ص 558، ابو عبد الله محمد بن يوسف الکنجى الشافعى، البيان فى اخبار صاحب الزمان عليه‌السلام، قدم له وعلق عليه محمد مهدى الخرسان، موسسه الهادى للمطبوعات، قم، 1399 ق. ص 109، نور الدين على بن ابى بکر الهيثمى، مجمع الزوائد ومنبع الفوائد، دار الکتاب العربى، بيروت، 1402 ق. ج 7، ص 317، کشف الغمه، ج 2، ص479 - 478، بحار الانوار، ج 51، ص 88.

52. ابو عبد الله احمد بن محمد بن حنبل الشيبانى، مسند، دار احياء التراث العربى، بيروت، ج 3، ص 37، البيان، ص 123، کشف الغمه، ج 2، ص 471، مجمع الزوائد، ج 7، ص 313، بحار الانوار، ج 51، ص92 ، 81، منتخب الاثر، ص 147.

53. کشف الغمه، ج 2، ص 474، بحار الانوار، ج 51، ص 84.

54. بحار الانوار، ج 52، ص 390.

55. مسند احمد حنبل، ج 3، ص 37، البيان، ص 123، کشف الغمه، ج 2، ص 471، رضى الدين ابو القاسم على بن موسى بن طاووس، الملاحم والفتن فى ظهور الغائب المنتظر عليه‌السلام، الطبعه السادسه، مؤسسه الوفاء، بيروت، 1403 ق. ص 71، مجمع الزوائد، ج 7، ص 313، بحار الانوار، ج 51، ص 91، منتخب الاثر، ص 147.

56. ابو الحسين مسلم بن الحجاج القشيرى، صحيح مسلم، بشرح النووى، دار الکتاب العربى، بيروت، 1407 ق. ج 18، ص 39.

57. مسند احمد حنبل، ج 3، ص 37، البيان، ص 123، کشف الغمه، ج 2، ص 471، مجمع الزوائد، ج 7، ص 313، بحار الانوار، ج 51، ص 91، منتخب الاثر، ص 147.

58. الملاحم والفتن، ص 71.

59. ابو جعفر محمد بن على بن الحسين بن بابويه القمى (الشيخ الصدوق)، من لا يحضره الفقيه، صححه وعلق عليه على اکبر الغفارى، الطبعه الثانيه، منشورات جماعه المدرسين، قم، ج 3، ص 313، ابو جعفر محمد بن الحسن الطوسى، تهذيب الاحکام، دار الکتب الاسلاميه، طهران، 1390 ق. ج 7، ص 178، وسائل الشيعه، ج 12، ص 294.

60. کمال الدين، ج 1، ص 331، منتخب الاثر، ص 482 (با مختصر اختلاف).

61. مستدرک الحاکم، ج 4، ص 465، منتخب الاثر، ص 146، البيان، ص109 - 108 (با مختصر اختلاف).

62. البيان، ص 118.

63. بحار الانوار، ج 52، ص 336 (از الخرايج والجرايح).

64. کمال الدين، ج 2، ص 675، بحار الانوار، ج 52، ص 328.

65. «اذا قام قائمنا وضع الله يده على رووس العباد فجمع بها عقولهم وکملت به احلامهم». امام باقر عليه‌السلام، الکافى، ج 1، ص 25.

66. بحار الانوار، ج 52، ص 352 (از غيبه النعمانى).

67. همان، ص 336. (از الخرايج والجرايح).

68. همان.

69. همان، ص 335 (از الخرايج والجرايح).

70. وسائل الشيعه، ج 8، ص 415.

71. محمد بن النعمان البغدادى الملقب بالمفيد، الاختصاص، صححه وعلق عليه على اکبر الغفارى، منشورات جماعه المدرسين، قم، ص 24.

72. الکافى، ج 2، ص 174، بحار الانوار، ج 74، ص255 - 254.

73. ر. ک: محمد باقر المجلسى، مرآه العقول فى شرح اخبار آل الرسول، اخراج ومقابله وتصحيح السيد هاشم الرسولى، دار الکتب الاسلاميه، 1363 ش. ج 9، ص 46.

74. ر. ک: الخصال، ج 2، ص 626، بحار الانوار، ج 52، ص 316، منتخب الاثر، ص 474.

75. ر. ک: منتخب الاثر، ص 474.

76. ر. ک: الارشاد، ص 343، الخصال، ج 2، ص 626، کشف الغمه، ج 2، ص 465، بحار الانوار، ج 52، ص338 ، 316، منتخب الاثر، ص 474.

77. ر. ک: منتخب الاثر، ص 474.

78. ر. ک: همان، ص 470.

79. الکافى، ج 4، ص 427.

80. ر. ک: محمد الصدر، تاريخ ما بعد الظهور، الطبعه الثانيه، دار التعارف، بيروت، 1408 ق. ص 522.

81. منتخب الاثر، ص 311.

82. نهج البلاغه، خطبه 138.

83. خورشيد مغرب، ص42 - 41.

84. بحار الانوار، ج 52، ص 336 (از الخرايج والجرايح).

85. غيبه النعمانى، ص 233، بحار الانوار، ج 52، ص 354، منتخب الاثر، ص 307، بحار الانوار، ج 52، ص359 ، 355.

86. ر. ک: غيبه النعمانى، ص 234، غيبه الطوسى، ص 277، منتخب الاثر، ص 307، بحار الانوار، ج 52، ص359 ، 355.

87. درباره اصل زهد واصل ساده زيستى ر. ک: همين مولف، سيره نبوى (منطق عملى)، دفتر اول، سيره فردى، چاپ اول، سازمان چاپ وانتشارات وزارت فرهنگ وارشاد اسلامى، 1372 ش، ص251 - 155.

88. غرر الحکم، ج 1، ص 29.

89. همان، ص 30.

90. مستدرک الوسائل، ج 12، ص 51.

91. مصباح الشريعه ومفتاح الحقيقه، مؤسسه الاعلمى للمطبوعات، بيروت، 1400 ق. ص141 - 140، بحار الانوار، ج 73، ص 394.

92. زيارت آل يس، مفاتيح الجنان، ص961 - 960.

فهرست مطالب

[مقدمه 3](#_Toc502828278)

[ظهور انقلابى 4](#_Toc502828279)

[ياران مهدى 5](#_Toc502828280)

[دولت آرمانى 7](#_Toc502828281)

[سيرت و سنت مهدى 8](#_Toc502828282)

[رفع موانع رشد و کمال مهدى 12](#_Toc502828283)

[آرمانهاى اصلاحى 13](#_Toc502828284)

[دولت احياى زمين وآدميان 15](#_Toc502828285)

[امنيت فراگير 19](#_Toc502828286)

[سيرت اقتصادى 21](#_Toc502828287)

[سيرت فرهنگى 24](#_Toc502828288)

[سيرت اجتماعى 26](#_Toc502828289)

[سيرت مديريتى 28](#_Toc502828290)

[سيرت فردى 30](#_Toc502828291)